مقام محمود

■ مهدی خدادادی ■

حمید حسام انویسنده شاخص کاریلدو توانای عرصه ادبیات دفاع‌مقدس باید دانست. خالق غواص‌ها بوی نعناع می‌دهند، دهلیز انتظار، دلیل، فقط غلامحسین باش، آب هرگز نمی‌میرد، وقتی مهتاب گم شد و... این بار داستان زندگی یک انسان متعهد را تحت عنوان «از نگین سرخ» در مقابل دیدگان مخاطبان آثار خویش قرار می‌دهد. حسام نویسنده‌ای است که در قالبی تکراری محصور نشده و هر بار در هر یک از آثارش با اعجازی مخاطبانش را متحیر می‌کند.

«از نگین سرخ» ابراز ارادت حمید حسام به شخصیت یک انسان است. انسانی با قلبی به وسعت عشق و مهبط آیات و انوار قرآن و ایمان. انسانی خاضع و فروتن، مخلص متوکل و کوشا. «از نگین سرخ» زندگینامه داستانی سردار رشید اسلام حاج احمد شهبازی است. انسانی که جوانی‌اش را صرف انقلاب کرد، از فعالیت‌های مبارزاتی و آگاهسازانه قبل از انقلاب و تأمین امنیت امام در بهشت زهرا(س) در بدو ورود گرفته تا تلاش برای تقویت سپاه، مبارزه با عناصر منحرف ضد انقلاب، مقابله با فعالیت‌های گروهک‌های ضد انقلاب در دانشگاه‌ها و تا تسخیر لانه جاسوسی در دوران دفاع‌مقدس نیز با فرماندهی سپاه پاسداران همدان و قائم‌مقامی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) در صحنه‌های مختلف کارزار، حضوری عاشقانه و مجاهدانه داشت. او ابتدا به جبهه‌های غرب وارد شد و پس از تحکیم و تثبیت مواضع رزمندگان اسلام در آنجا به جبهه‌های جنوب عزیمت کرد. این فرمانده رشید اسلام در عملیات رشید اسلام حاج محمود شهبازی به قلم قابل تحسین حمید حسام به زیور طبع آراسته شده و توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده و اکنون با توجه به استقبال مطلوب مخاطبان حوزه ادبیات دفاع‌مقدس، چاپ شانزدهم این اثر روانه بازار نشر شده است.

کسی که ائمه تمام‌نمای اقتدار احمد متوسلیان و تدبیر ابراهیم همت بوده است. حمید حسام در «از نگین سرخ» پای حرف‌های شهید حسن همدانی می‌نشیند؛ کسی که جامع‌ترین روایت از حماسه و رزم فرمانده و استادش، ستاره آسمان گمنامی، محمود شهبازی ارائه می‌دهد و گوشه‌ای از فراز و نشیب‌های دفاع‌مقدس را از آغازین روز جنگ تا هنگام آزادی خرمشهر به تصویر می‌کشد.

«نگاهش به انگشتری عقیق که افتاد لذت خوابی شیرین، رگ و ریشه‌اش را سرشار از محبت امام حسین(ع) کرد. یادش رفت که محمود دم در منتظر اوست. انگشتر را مشت کرد و چسباند به سینه‌اش. سرش را رو به آسمان گرفت و چشمانش را بست تا شیرینی آن خواب را با دیگر حس کند. امام با عطوفت و مهر دستانش به او طرف او دراز کرد و انگشتری عقیق را کف دستانش گذاشت. سرخی‌اش چشم را می‌زد. مادر دستپاچه و ملتمسانه پرسید: آقا اینو چکارش کنم؟

-این رو به کسی بده که خیلی دوستش داری. به روز میام ازت می‌گیرمش...

مادر دلش هری ریخت: اون روز چه وقتیه؟

امام پاسخی نداد و ناپدید شد.

...

مادر اسپندمان را گذاشت روی زمین و انگشتر را با زحمت داخل انگشت محمود کرد. محمود با ولع انگشتر را تماشا کرد و دوزوزه گفت: چه سلیقه‌ای مادر. کی این رو خریدی؟»

از نگین سرخ زندگینامه داستانی سردار رشید اسلام حاج محمود شهبازی به قلم قابل تحسین حمید حسام به زیور طبع آراسته شده و توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده و اکنون با توجه به استقبال مطلوب مخاطبان حوزه ادبیات دفاع‌مقدس، چاپ شانزدهم این اثر روانه بازار نشر شده است.

فدایی اسلام

■ علیرضا حائری ■

انسان‌ها در زندگی در حال فراز و فرود به سر می‌برند؛ فراز و فرود در مادیات و معنویات. گاهی ورشکست می‌شوند و گاه ترقی می‌کنند. چه در امور مادی و چه در امور معنوی. داستان کتاب شاهرخ داستان همین فراز و فرودهاست. البته داستان فرودی که به فراز می‌انجامد. داستان انقلاب درونی یک انسان؛ انسانی که نداشتن راهنما او را در زندگی تبدیل به یک موجود لجام‌گسیخته می‌کند. انسانی که مادرش گهگاه می‌خواهد او را نفرین کند ولی محبت مادری به او اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. انسانی که به واسطه قدرت بدنی و شجاعتش اسباب مال‌اندوزی انسان‌های فرصت‌طلب از راه فسادهای اخلاقی می‌شود اما دعاهای ملتمسانه مادرش به درگاه خدا و برخی خصوصیات مثبت فردی شاهرخ زندگی او را متحول کرده و او را به مبارزی مخلص و سختکوش در جبهه جهاد تبدیل می‌کند؛ مبارزی که نام و توصیف هیبتش لرزه به تن دشمنان می‌اندازد و در نهایت در آبان ماه سال ۱۳۵۹ در ایلان به درجه رفیع شهادت نائل می‌آید.

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی که افتخار نگارش پربارترین کتاب دفاع‌مقدس یعنی کتاب «سلام بر ابراهیم» را در کارنامه دارد، کتاب «شاهرخ، حر انقلاب اسلامی» زندگی شهید «شاهرخ ضرغام» را با بهره از خاطرات مادر، برادر و دوستان شهید، تهیه و تدوین کرده است. اهتمام تیم گردآوری به بیان نابترین خاطرات زندگی شاهرخ ضرغام، پرهیز از اضافه‌گویی و بیان مصادیق از مقاطع مختلف زندگی‌اش به دور از بهره‌گیری از صنعت مبالغه، سبب شده کتاب شاهرخ و شخصیت وی برای مخاطب باورپذیر باشد و مخاطب بخوبی با آن ارتباط برقرار کند.

گروه گردآوری و نگارش این اثر ۴۱ خاطره از زندگی شهید شاهرخ ضرغام را با روایت داستان‌گونه در معرض دید مخاطب قرار می‌دهد. خاطراتی که ضمن رعایت تسلسل در بیان، به دلیل انتخاب مناسب زبان روایت یک زندگینامه مفید و مستند و بهره‌گیری از اسناد و عکس‌های متنوع از مقاطع مختلف زندگی شهید، امکان تصویرسازی خوب مطالب را به مخاطب می‌دهد. خاطراتی که به دلیل جذاب بودن به یقین نقل دهان در دهان مخاطبان خواهد بود، بویژه مواردی که آمیزه‌هایی از طنز را درون خود دارد.

«رفقا سعی کنید با اسیر رفتار خوبی داشته باشید. مولای ما امیرالمومنین(ع) سفارش کرده‌اند که با اسیر رفتار اسلامی داشته باشید اما متأسفانه بعضی از رفقا فراموش می‌کنند. همه فهمیدند منظور سید، کارهای شاهرخ هست. خودش هم خنده‌اش گرفت. سید با خنده زد سر شانه شاهرخ و گفت: خودت بگو دیشب چیکار کردی؟»

شاهرخ هم خندید و گفت: یا چند تا از بچه‌ها رفته بودیم شناسایی، بعد هم کمین گذاشتیم و ۴ تا عراقی رو اسیر گرفتیم. تو مسیر برگشت، یای من خورد به سنگ و حسابی درد گرفت. کمی جلوتر به در آبادی پیدا کردیم. من نشستم وسط در و اسیرای عراقی ۴ طرفش را بلند کردند. پشت پادشاهای قدیم شده بودیم. نمی‌دونید چقدر حال می‌داد!

وقتی به نیروهای خودی رسیدیم دیدم سید داره با عصبانیت نگاهم می‌کنه، من هم سریع پیاده شدم و گفتم: آقا سید، اینها اومده بودند ما رو بکشن، ما فقط ازشون میاری گرفتیم اما دیگه تکرار نمی‌شه»

کتاب «شاهرخ، حر انقلاب اسلامی» زندگینامه و خاطرات شهید شاهرخ ضرغام، به همت گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی تهیه و تدوین و توسط نشر امین چاپ و به بازار کتاب عرضه شده است. این اثر به دلیل جذابیت سوژه و بیان خاطرات با زبانی روان و عامیانه تاکنون ۲۷ مرتبه تجدید چاپ شده است.

شعر انقلاب در گفت‌وگوی «وطن امروز» با مصطفی محدثی‌خراسانی

شعر انقلاب، منتقدترین هنر ماست

حسین قرایی: مصطفی محدثی‌خراسانی جزو شاعران کوشای عصر انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. دهه ۷۰ دهه درخشش این شاعر دغدغه‌مند در مشهد است. جمع کردن دانش‌آموزان علاقه‌مند به شعر در کانون نویسندگان آموزش‌وپرورش خراسان بزرگ از او شخصیتی اثرگذار ساخته بود. معلمانه زیستن محدثی در ۳ دهه تدریس، او را به این سمت برده که به عنوان الگوی موفق کانون شاعران آموزش‌وپرورش - که این روزها رمقی ندارد! - معرفی شود. با او گپ و گفتی در حوزه شعر و انقلاب اسلامی داشته‌ایم.

■ آقای محدثی! شما غزل معروفی با عنوان «مرور» دارید، من آن را می‌خوانم راجع به آن صحبت کنید.

بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم
بیا به اسب، حماسه، رکاب برگردیم
بیا دوباره مروری کنیم خاطره را
به روزهای خوش‌التهاب برگردیم
کنون که موعظه در کاخ‌ها نمی‌گیرد
بیا به سرب، به سرب مذاب برگردیم
به دست‌های بر از پینه سفره‌های تهی
به حرف اول این انقلاب برگردیم
اگرچه طی شده وقت سفر ولی ای دل
بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم

برای خودم هم خیلی پر خاطره و سرشار از حس و حال و معنویت است که هر بار می‌شنوم انگار الان این غزل دارد سروده می‌شود. این غزل را من دقیقا به فاصله یک سالی پس از جنگ گفتم و همان هشداری که در شعر بسیاری از شاعران بیدار آن روزها مشهود بود که شاخک‌های‌شان تیز شده بود نسبت به اینکه با تمام شدن جنگ کم کم آن حرکت انقلابی‌مان ضعیف شود و سکون و رخوت و عافیت‌طلبی گریبان ما را بگیرد. آن ارمان‌هایی را که به خاطرش انقلاب کردیم پیشاپیش ما را وا می‌داشت این هشدارها را بدهیم. واقعا این اتفاق‌ها به این شکلی که می‌گوییم هنوز نیفتاده بود. کما اینکه وقتی رهبر انقلاب، رئیس‌جمهور بودند؛ سید عبدالله حسینی در دارالزهد ما ۱۵-۱۰ نفر از شاعران خراسان را هماهنگ کرد خدمت ایشان رفتیم. از پیشکسوت‌ها بودند، جوان‌ترها هم بودند، من و نظافت ۲ تا از این شعرها خواندیم. آقای نظافت شعر سپیدی در حمایت از محرومان را خواند. بین دوچرخه‌سوارها و موتورسوارهای جنوب شهر با ماشین‌های آخرین سیستم بالای شهر مقایسه‌ای کرده بود. ایشان که خواند من هم این شعر را خواندم، خصوصا آن بیتی که می‌گوییم:

کنون که موعظه در کاخ‌ها نمی‌گیرد
بیا به سرب، به سرب مذاب برگردیم

یادم هست آقا در صحبت‌های‌شان اشاره کردند که این حس و حال شما خوب است و این حساسیت شما خیلی ارزشمند هست ولی این مسیری است که (اشاره به شعر من کردند) جامعه را به سمت انارشیسم می‌برد. چنین تذکری را دادند ضمن اینکه اصل تفکر و جهت‌گیری را مثبت می‌دانستند. ما پیشاپیش قبل از اینکه گریبان انقلاب را این چیزها بگیرد، این حساسیت‌ها را نشان دادیم ولی به هر حال متاسفانه گرفت. بالاخره گریبان ما را این اتفاقاتی که در این شعر گفتم، گرفت. یا شعری که آقای فرید دارند که «بخوان حماسه که از دل قرار برگردد»، این غزلش را وقتی نگاه می‌کنی خیلی چیزها آن زمان ممکن بود اغراق تلقی شود ولی بعدها دیدیم گریبان ما را گرفت. متوسل بلند آب‌ها و مردابهای سیدحسن حسینی با مطلع «هاجرا این است کم کم کمیت بالا گرفت / جای ارزش‌های ما را عرضه کالا گرفت» هم همین‌طور.

آن چیزی که آقای حسینی آن سال‌ها می‌گفت کسی باور نمی‌کرد و بعضی‌ها موضع می‌گرفتند که چه می‌گویی تو! ولی می‌دانید که دقیقا این اتفاقات سال‌های بعد رخ داد.

■ این روزها کمتر با شعرهای اعتراض و نقد درون‌گفتمانی رو به رو هستیم؟

درست است.

■ اگر هم می‌گویند کم می‌گویند؛ مثلا اخیرا اینکه آقای جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور جشن تولدی گرفته بودند و این جشن تولد رسانه‌ای شد و بعد، من دیدم فقط دکتر محمدرضا ترکی یک رباعی گفته است.

یک چندتایی هم ما گفتیم. نمی‌دانم دیدید یا نه؟

■ خب! همین چند تا بود. دلیلش چیست؟ شاعران مراعات حال مسؤولان را می‌کنند یا کم کار شده‌اند؟

ببینید! ما یک مشکلی داریم. گروهی معترض می‌شوند که هیچ چیز را قبول ندارند. با گفتار انقلاب مشکل دارند. بعضی از معترض‌ها از زاویه نگاه‌شان مشخص است معرض هستند، معترض نیستند؛ ما با آنها کاری نداریم ولی این شیوه حسنه‌ای که بین شاعران انقلاب بود که مثلا آقای فزوه این کار را می‌کرد، سیدحسن حسینی می‌سرود، من هم حالا تنها فقط این نیست چند شعر دیگر هم دارم، فکر می‌کنم قیصر هم از این دست دارد؛ این جریان را به نظرم وصف کردند. گفتند گوش شنوایی نبود و کم کم احساس می‌شد سردمداران این جریان به رحمت خدا رفتند. بعضی‌ها آنقدر گفتند که از حساسیت افتاد. دیدند که گوش شنوایی نیست؛ این جریان نبض‌گیر که روز به روز نبض انقلاب و ارزش‌ها را می‌گرفت و هشدار و بشارت می‌داد و انذار می‌داد، کمرنگ شد.

■ خیلی کمرنگ شده؛ مثلا آقای فزوه را که اشاره کردید حدود یک سالی است در شعرهای اعتراضی خبری از ایشان نیست، در حالی که سال‌های پیش برای کوچک‌ترین مسائل اجتماعی شعر می‌گفت.

بله! تصوم این است که سیستم فرهنگی ما بدش نمی‌آید فضای شعر انقلاب و اعتراض را به این سمت ببرد که کم کم از حساسیت بیفتد. مثل سایر هنرها صرفا نگاه نرم و هنرمندانه به پدیده‌ها داشته باشد تا معترضانه. بچه‌هایی که برادری خود را تایت کردند و بچه‌های این انقلابند، هر چه می‌گویند از سر دلسوزی است. از این کارها کم داریم، اگر چه این چراغ هنوز خاموش نشده است. گاهی مستقیم یا غیر مستقیم در بیتی از غزلی این صدا بلند می‌شود اما احساسی می‌شود هم چه ما جلوتر می‌رویم، بیشتر نیازمند این صدا هستیم، چون بیشتر دارد این جریان پیش می‌آید و چنگ انداخته درون لایه‌ها و شئون اجتماع و فرهنگ و سیاست ما.

■ الان ۴۰ سال از انقلاب می‌گذرد؛ ما اگر به قول شما سال‌های حادثه یا خاطره را مرور کنیم، می‌بینیم یک کار جدی در خور تاریخ ادبیات انقلاب نداریم؛ در این فضاها چه باید می‌کردیم که نکردیم؟

ببینید! این دغدغه‌ها بوده. در طرح‌ها و برنامه‌ها مثلا یک دفتر شعر فلان در حوزه هنری یک وقتی زمزمه‌ای شد و بحث‌هایی شکل گرفت. این احساس نیاز می‌شد ولی متاسفانه این نظام فرهنگی ما به طور کلی به شعر و به شعر انقلاب به طور اخص حساس نیست. سال ۸۵ من، آقایان کاظمی، مودب، تقی‌دخت، محمدی‌نژاد و داوودی نشستیم، طرحی با عنوان دفتر شعر انقلاب اسلامی را طراحی کردیم و در ۳۰-۴۰ صفحه تقدیم آقای مومنی کردیم. آن موقع سردبیر مجله شعر بودم. ما این ضرورت را الان داریم. مباحث مختلفی از حوزه شعر انقلاب هست که باید کارشناسی شود. یک عده‌ای دعوت شوند و سرفصل‌ها مشخص شود که پیرامون چه حوزه‌ای صحبت شود. نظریه‌پردازی شده و تبیین شود؛ چه در حوزه سرودن، چه در حوزه فرم و در ابعاد مختلف. از این طرح که خیلی هم درازدامن بود، حمایت نکردند ۲-۳ سالی هم یک سفری شاعران را به یک نقطه محرومی از کشور به سر حمایت از شعر انقلاب می‌بردند. این اتفاق‌ها می‌افتد اما متاسفانه کار به سامان نمی‌رسد. از طرفی شاعران - شاعران واقعی این عرصه- تمام زندگی‌شان را پای عشق‌شان، شعر انقلاب گذاشته‌اند و همه‌شان از زندگی‌شان عقب افتاده‌اند. بالاخره اینها تا کی می‌توانند غیر متشکل و بدون حمایت، کارهای بزرگ بکنند. یعنی عشق‌شان بیشتر سروست اتا اینکه بیایند به این حوالی برسند که گاه ضروری تر است.

■ با توجه به اینکه شما بحث حدیث نهادها را به میان کشیدید، اگر این گونه سوالم را مطرح کنم بهتر است: شاعران و هنرمندان، خودشان راجع به تاریخ شعر انقلاب کاری کرده‌اند؟

بینیبا من عرضم این است که شاعران چون بدون پشتوانه و بر اساس عشق و علاقه کار می‌کنند، بیشتر تمایل به سروردن پیدا می‌کنند. عشقش سرودن است. به او کمک کنند یا نکنند. شعرش را می‌گوید و اگر قرار باشد وقتی بگذارد، به شکل ذاتی روی سرودن وقت خواهد گذاشت. کارهایی از این دست که بخواهی شاعر را از سرودنش جدا کنی و بگویی مجانی از زندگی و همه چیز بگذر و برو نظریه‌های شعر انقلاب را جمع کن، به طور خودکار بین شاعران این جریان شکل نمی‌گیرد. نیازمند حمایت‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و مسائل اجرایی است که در این حوزه‌ها عرض کردم الی ماشاءالله نظام فرهنگی ما خواب هست و هیچ هوشمندی و راهبردی ندارد!

■ دانشگاه می‌تواند این خلأ را برکند؟ چرا دانشگاه در این سال‌ها، شعر انقلاب، پژوهش و نظریه شعر انقلاب را جدی نگرفته است؟ تک و توک کتاب‌هایی در این حوزه منتشر شده که به تعداد انگشت‌های دست نمی‌رسد!

من فکر می‌کنم دانشگاه در نتیجه مطالبه‌ای که به وجود آمد که ادبیات انقلاب در آنجا پررنگ شود یا به واسطه ادبیات انقلاب که تبدیل به استاد شدند و به دانشگاه راه پیدا کردند، تصوم این است که ناگزیر شدند تا ۲ واحد ادبیات انقلاب اسلامی را در واحدهای‌شان بگنجانند. مشکل دانشگاه این است که هنوز تصور می‌شود که این جریان را به رسمیت نمی‌شناسد. در دانشگاه به ما برکت راه پیدا کرد نفری منتقل قیصر و ترکی و طیف‌هایی از این دست هست که این بحث‌ها تا حدی جا افتاده است. هنوز دانشگاه جریان ملتزم را جدی نگرفته است که در این حوزه‌ها عرض بر زمین مانده را انجام دهد.

■ دهه ۶۰ به شاعران بزرگی مثل سلمان هراتی، قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی، ساعد باقری و امثالهم می‌رسیم؛ این روزها شعر انقلاب، مشتش پر هست از شاعرانی که از آنها به عنوان «رویش‌های شعر» نام ببریم؟

من کماکان این جریان را زنده و برخون و نقش‌مند و شورآفرین می‌بینم. حداقل در شعر بعضی از جوان‌ها این خیلی از کارهای مهدی جهاندار یا کارهای محمدحسین ملکیان که یکی از کارهایش را پیش آقا خواند، خیلی از کارهای ایشان جوان‌ها را که می‌بینم و شعرهای جوانی خودمان را نگاه می‌کنم، می‌بینم خیلی از اینها از ما جلوترند. یعنی همین آقای جهاندار که در اصفهان ساکن است. دارد دیده می‌شود و کارش را انجام می‌دهد. جز چند اگر نهادهای فرهنگی ایشان را نبینند و تمکین نکنند.

می‌بینم که اینها نسبت به ما خیلی جلوترند. ما در متن انقلاب بودیم، ما انقلاب کردیم، ما درک کردیم، او حماسه‌ها را درک کردیم، آن اسطوره‌ها را به چشم دیدیم و این شعرها را گفتیم ولی اینها از فضاها را ندیده‌اند و دارند باشکوه شعر می‌گویند. این نشان‌دهنده این است که جوان این سال‌ها از جوان آن سال‌ها جلوتر است. درست است که ما یک حرف‌هایی آن سال‌ها زدیم ولی در محیطی آن ولی به آن روزها پیوند خورده‌اند. به نحوی یک دست غیبی آمده و نخی نامریی را از ۳۰ سال پیش تاکنون آورده و وصل شده به جان کسی مثل مهدی جهاندار که این همه زلالی و شفافیت و اصالت را در شعرش می‌بینیم.

■ استادا یک عده فکر می‌کنند شعر انقلاب شعر مدح و تملق و چاپلوسی است. حتی یادم هست زمانی که برای مصاحبه دکتری دانشگاه آزاد شرکت کرده بودم، راجع به شعر انقلاب تاریخ شفاهی نوشته بودم که یک استاد معروفی، می‌گفت این ادبیات دربار است. او داخل دانشگاه آزاد اسلامی نشسته رو به‌روی من و مرا گزینش می‌کند برای دکتری. او نشسته به عنوان گزینشگر من و من نشسته‌ام روبه‌روی او. هر سوالی کرد جواب دادم و آخر سر هم با ما بد تا کرد. می‌خواهم بگویم اینها به خاطر مسائلی که ایجاد می‌کنند دل دانشجویانی را که در مقطع دکترا مشغولند خالی می‌کنند. یکی مثل من می‌ایستد جلو اینها و دفاع می‌کند و البته به دو ترین شهر می‌فرستندش.

بسیاری از این افراد شعورشان همین تریبون‌هایی است که دست برخی شاعران در رسانه‌ها می‌افتد. آدم‌های کم‌سوادی که نسبت به مسائل سطحی‌نگرند. ناشنان درست است اما این کاره نیستند. همین‌طور می‌آیند یکسری چیزها را در قالب شعر موزون ارائه می‌دهند. حتی استاد دانشگاه تلقی‌اش آن است که شعر انقلاب شعر مدح است، در صورتی که شعر انقلاب منتقدترین هنر انقلاب است و تیغ در کشیده‌ترین هنر از دفاع از انقلاب و ایستادن در مقابل انقلابی‌نماها و کسانی که مقابل امام و انقلاب به نفسانیت خودشان می‌پردازند، است. این را می‌شود در آینه شعر انقلاب تماشا کرد و اینها را رسوا کرد.

■ می‌شود نتیجه گرفت که واقعا این استاید هم مطالعه جدی راجع به شعر انقلاب ندارند؟

اینها هم تلقی‌شان راجع به شعر انقلاب لایه‌های سطحی هست که در رسانه‌ها می‌بینند. متاسفانه یک دلیلش آن است که از آن طرف زمینه‌های لازم بروز و ظهور و تجلی شعر انقلاب در رسانه‌های ما فراهم نشده است. جدی گرفته نشده است. هیچ موقع شعر انقلاب در همین صدا وسیمای ما جدی گرفته نشده است. یک برنامه درست و حسابی که بتواند اساسی و مستمر و بنیادین با آدم‌های استخوان‌دار به این قضیه بپردازد، وجود ندارد که بتواند این جریانات را همان‌گونه که موسیقی ما پاپ شده و مردمی شده، در حوزه ادبیات هم همین اتفاق بیفتد. اقدار باید در سطوح مختلف کار شود که این مفاهیم مردمی شود و ارتباط برقرار کنند. این کار انجام نشده که یکدفعه یک برنامه می‌آید پیرامون شعر انقلاب برگزار می‌شود. فقط همان شاعران انقلاب پیگیرش هستند و مردم عادی استقبالی نشان نمی‌دهند. کششی برای‌شان ندارد. چون ما کار رسانه‌ای در این مفاهیم نکرده‌ایم. شما در زمینه سینما تخصصی‌ترین مجله سینما را دارید سطحی‌ترینش را هم دارید. در سوطح مختلف با مردم ارتباط دارند. در ورزش هم همین‌طور است اما در حوزه ادبیات با بچه‌ها یا یک وقتی هم اگر داشتیم کار تخصصی کردیم که مثلا در بین شاعران این کار انجام شده است.

مگر قرار نبود هنر مردمی شود؟ شعر مردمی شود؟ مثلا شما شعر قیصر شاعری مثل محمد حسینی را روی در و دیوار می‌دیدید. یکی از شاعران خاطره‌ای می‌گفت که ما رفته بودیم با جماعتی از شاعران به منطقه جنگی، دیدیم روی یکی از مخازن آب، شعر سیدحسن حسینی را نوشته‌اند. شعر سهیل محمودی را نوشته‌اند و امثالهم.

بله! دلم شکسته تر از شیشه‌های شهر شماست/شکسته بال کسی کاین چنین‌مان می‌خواست

یا مثلا رساله شرعی مثل محمدرضا قاسمی بروز می‌کند.

او در سبک و ژانر خودش و اندازه‌های خودش، کارش را انجام داد و از اتفاق افتاد. همه‌اش هم متکی به خود ایشان بود. اگر آن روحیه سروست و آن جان مقاوم را نداشت، انقدر نمی‌توانست ادامه بدهد. من در جریان هستم که چه موانعی را پشت سر گذاشت تا از خطهایی که برایش کشیده بودند بتواند عبور کند، تا به جان مردم راه پیدا کند. این اتفاق باید برای شعر انقلاب می‌افتاد. ما الان باید ۱۰ مجله ادبیات می‌داشتیم در سطوح مختلف؛ از تخصصی‌ترین تا مردمی‌ترین تا حتی سطحی‌ترین مجله که بتوانند نفوذ پیدا کنند و فرهنگ‌سازی کنند. نشد متاسفانه. حالا اگر من بگویم می‌گویند چون خودش سردبیر مجله شعر بوده می‌گوید. ما یک مجله‌ای داشتیم که توانست یک دل‌هایی را جذب کند، یک فضایی ایجاد کند. بی‌برنامگی و همین ناخوشمندی نظام فرهنگی ما این اتفاقات را رقم می‌زند متاسفانه.

■ از این شعرهایی که از شاعران انقلاب در ذهن‌تان تعنشین شده‌بخوانید.

من خیلی وقت‌ها شعرهای حسینی را می‌خوانم و زمزمه می‌کنم:

در پرده سوز و ساز هر می‌خندیم
با داغ درون گداز هر می‌خندیم
چون لاله نوشکفته‌ای در باران
از گریه پریم و باز هر می‌خندیم

این یک مقاومت ۲۴ ساعته و تعطیل‌ناپذیر را می‌گوید. در هر شرایطی می‌ایستیم و مقاومت‌مان را حفظ می‌کنیم. این خنده سمبل مقاومت خستگی‌ناپذیرانه و امیدوارانه است و چقدر این رباعی در سخت‌ترین شرایط، انسان را از سیاه‌ترین شرایط بیرون می‌آورد؛ بخرجمهم من الظلمات الی النور. ما را به اوج روشنایی و امید و گشوده شدن راه‌ها و شکسته شدن بن‌بست‌ها هدایت می‌کند.

■ استادا این روزها به چه فعالیتی مشغول هستید؟ شعر تازه‌ای سروده‌اید؟

بلهٔ در این فضاها هم کارهایی می‌کنم. یک قصیده کوتاهی چند وقت پیش کار کردم شاید شنیده باشید با ردیف دزدها [خنده]:

می‌رسد هر دم خبر از کاروان دزدها
همچنان در حرکت است ای قطار دزدها
یک کار طنز هم دارم.

■ مثل شعر «شاعران پروازی» که آن سال‌ها گفتید.

بلهٔ یک شوخی هم چندی پیش با آقای جهانگیری «معاون اول رئیس‌جمهور» کردم. خب اینها در این مدت به مردم رأیت نگفتند، کسی نمی‌تواند کتمان کند. اینها آمدند گفتند این کار را می‌کنند بعد برعکسش را انجام دادند. الان یک سال است مردم ما را مثل کباب از این رو به آن رو می‌کنند روی آتش. تاثیر سیاست‌هایی که اینها انجام دادند، زندگی مردم را نابود کرد.

■ شعر تان چه بود؟

همیشه بودهای در اول لیست
سیاست را گرفتی نمره بیست
...

■ چندی پیش که با شما صحبت کردم و چند بار مصاحبه گرفتم از علاقه‌تان به سیدحسن حسینی گفتید؛ می‌خواهم برای پایان بحث از این شاعر جوانمرد بگویید و دامن گفت‌وگو را فراهم کنید.

من هنوز هم یک وقت‌هایی که در اوج خستگی و ملال از روزگار و زندگی و دنیا و این وضعیتی که گریبانگیرمان هست؛ چه در داخل و چه در خارج قرار می‌گیرم، یاد سیدحسن حسینی می‌افتم که تا ساعت‌های پایانی عمرش با اوج امید و اقتدار زندگی کرد، نگاهم به دنیا عوض می‌شود، روح می‌گیرم، زندگی می‌گیرم و سرشار از امید می‌شوم و این غزل‌هایی را می‌کنم برای او برخی نقاط مجدد و تلاش مجدد برای پیمودن راه. نام و یاد حسینی همیشه برایم این برکت را داشته است.

در شهر عشق رسم وفا نیست

یوبا مشهدی: از میان شعرای جوان انقلابی متولد دهه ۷۰، شاید کمتر کسی به شهرت و محبوبیت سجاد سامانی دست یافته باشد؛ شاعری خوش‌آتیه که با انتشار دفتر شعر «ایهما» پا به عرصه شعر نهاد و توانسته توجه زیادی را به خود جلب کند و پس از آن مجموعه شعر «سالیان» را منتشر کرد. آنچه از اشعار منتشر شده‌اش برمی‌آید، این است که عمده مهارت او در شعر، بیان احساسات در قالب غزل است و او شاعری غزل سراست؛ چرا که هر دو دفتر او تنها غزل را به خود راه داده است. دفتر اول شامل غزلیات عاشقانه او است، در حالی که دفتر دوم رنگ و بوی شعر آیینی دارد و در آن به مناجات با حضرت دوست پرداخته و اسرای عراقی ۴ طرفش را بلند کردند. پشت پادشاهای قدیم شده بودیم. نمی‌دونید چقدر حال می‌داد!

وقتی به نیروهای خودی رسیدیم دیدم سید داره با عصبانیت نگاهم می‌کنه، من هم سریع پیاده شدم و گفتم: آقا سید، اینها اومده بودند ما رو بکشن، ما فقط ازشون میاری گرفتیم اما دیگه تکرار نمی‌شه»

کتاب «شاهرخ، حر انقلاب اسلامی» زندگینامه و خاطرات شهید شاهرخ ضرغام، به همت گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی تهیه و تدوین و توسط نشر امین چاپ و به بازار کتاب عرضه شده است. این اثر به دلیل جذابیت سوژه و بیان خاطرات با زبانی روان و عامیانه تاکنون ۲۷ مرتبه تجدید چاپ شده است.

سامانی بازتابی از غزلیات دو قطب دیرینه و ممتاز شعر و شاعری سرزمین فارس، یعنی سعدی و حافظ را در خود نشان می‌دهد؛ همچنین رویایی از تک بیت‌های ناب‌اب تبریزی نیز در آثارش به چشم می‌خورد. سادگی زبان سعدی با همان سهل ممتنع بودن را تا حدودی دارا است و همچنین صنایع ادبی را مانند هنر سعدی به گونه‌ای به کار برده است که در ظاهر چشم را به خود خیره نمی‌کند اما در باطن اثرگذاری خود را دارد و کلام او را به نمکینی کلام سعدی نزدیک می‌کند. همچنین عجز و درمندی عاشقانه سعدی در غزلیات او به وفور مشاهده می‌شود؛ به این ترتیب نزدیکی و شباهت‌های سخن سامانی به کلام شیوای سعدی، به زیبایی و اثرگذاری شعرهای او کمک شایان توجهی می‌کند. این بر اساس می‌توان سعدی را تأثیرگذارترین شاعر بر سبک اشعار سجاد سامانی نام برد. رد پای انتقادهای رندانه حافظ نیز در این دفتر مشهود است. در غزل‌های فراوانی، شاعر مشابه حضرت حافظ به زاهدی اشاره می‌کند که عقل و دلش به پیچ و تاب زلفی پریشان می‌شود اما به دای سخن از شرب مدامش و پشت دانه‌های تسبیحش مخفی شده است. همان‌گونه متأثر از اسلوب شعری صائب یا همان سبک هندی نیز هست. بیت سوم غزل بالا شاهد خوبی برای این امر است. در مجموع سبک اشعار سامانی چیزی میان هنری و عرفانی است و بیش از همه تحت تاثیر کلام شیخ اجل است. شعرش بی تکلف است و زبان آن ساده و حتی در مواقعی تحت تأثیر ادب عامه است: «ای صد هزار مصرع پیچیده موی تو/ شعر مرا بیخش آن یک تکلف است» «من در پی تو هستم و مردم پی بهشت/ایمان شهر، کفر مرا در می‌آورد»، «من نظر بازم و کم معصیتی نیست ولی/ چه سا صاحب زندان‌های تو بخشیده نشد» بیان تصاویر کهن و دیرینه ادب فارسی در شعر سامانی موجب شده است فهم آن هرچه سادەتر شود، زیرا مخاطب اهل شعر و ادب به وفور در اشعار کلاسیک با این مفاهیم و تصاویر رو در رو شده است و با آن آشنایی دارد. البته اگر این تصاویر با دقت شعر دستور کهن آمیخته باشد، مجدداً سروده شود ملاحت‌آور می‌شود تا با زبان امروزی بشود مفاهیم را لباسی نو به تن کند و آنها را دلنشین کند. «لاف عشق و گله از یار؟/ یکی از غزل‌های است که گواه قابلیت سامانی در سرودن اشعار نئوکلاسیک است: «در هر عشق رسم وفا نیست، بگذریم/ یارای گفتن گله‌ها نیست، بگذریم/ دردسیت در دله دلوش بکاه دلوش/ درد کا که درد هست و دوا نیست، بگذریم/ گفتی رقیب با من تنها مگر گجاست؟/ گفتم رقیب تو با توکجا نیست؟ بگذریم.../ اری که می‌گذشت به آهنگ گریه گفت/ دنیا مکان «ماندن» ما نیست، بگذریم/ هرچند دشمنم شده‌ای دوست دارمت/ بر دوستان گلایه روا نیست، بگذریم». موضوع شعرهای اینها تماما تعلق عاشقانه است آن هم از نوع زمینی و شرقی، جز یک غزل عاشورایی که خواندن آن خالی از لطف نیست: «نماینده است مرا غیر حسن دل اری/ که دارد از دل خونین عاشقان خبری؟/ بعید نیست که عالم تمام غرق شود/ اگر ببارد از این چشم اشک مختصری/ به سوگواری سروی، نشسته بانویی/ که نیست از دل ایشان دل شکسته‌تری/ هجوم سنگ کجا طاقت پرنده کجا؟/ که نای بال گشودن نماند و بال و پری/ نه از شهادت عاشقانه شعر بیست/ نه از شهادت او دلبرانه‌تر هنری/ زبان به روضه چرا وا کنم؟ همین کافی‌ست/ مباد شاهد جان دادن پسر، پدری». در مجموع، اشعار این دفتر ساده و بی‌پیرایه است و چنان به دل می‌نشیند که تنها باید آنها را با نرمی شکیبا لمس کرد و مجذوب لطافتش شد نه باید سخنی گفت و نه سخنی شنید.

اشعار شورانگیز «حیدرانه»

احمد میرزایی: مذهبی‌سرایی در ادبیات فارسی تاریخچه‌ای دراز دارد. اگر ۳ عامل نخستین و استوارترین اشعار مذهبی را همزمان برای یافتن نخستین اشعار با این محتوا در نظر بگیریم، به نام «دستیاری مروزی» و قصیده «بهاریه» او با مطلع: «ما